

بررسی و تحلیل تاریخی علل پیدایش فرقه جبریه در اسلام و تأثیرات آن در دوره اموی

جواد بهرامی نیا*

سمیرا امرایی**

چکیده

سابقه تفکر جبرگرایی در میان عرب به دوره پیش از اسلام برمی‌گردد. این تفکر در عصر رسول اکرم ﷺ و دوره خلفای راشدین وجود داشت و به‌خصوص در عصر خلفا به‌صورت جدی مطرح بوده است. تفکر جبرگرایی در دوره اموی به دلایل سیاسی مورد توجه امویان واقع شد و آنان از این تفکر برای مشروعیت بخشیدن به خلافتشان بهره برده و آن را گسترش دادند تا اینکه به‌صورت یک فرقه مذهبی درآمد. فرقه جبریه تأثیرات متفاوتی در دوره اموی داشت. این فرقه از یک سو سبب مشروعیت بخشیدن به خلافت اموی در میان برخی گروه‌های جامعه شد و از سوی دیگر در زمینه‌سازی برای گسترش مخالفت با امویان و ترویج فساد در جامعه نقش مهمی داشت. در این تحقیق ضمن بررسی علل پیدایش فرقه جبریه در اسلام و بررسی فعالیت‌های آنان در دوره اموی، به بررسی تأثیرات تفکر جبرگرایی در دوره اموی پرداخته شده است. پرسش اساسی این مقاله آن است که فرقه جبریه چه تأثیراتی در جامعه عصر اموی داشت؟ رهیافت این مقاله آنکه، ترویج تفکر جبرگرایی در جامعه اسلامی از یک سو با مشروعیت بخشیدن به خلافت اموی و ایجاد انفعال سیاسی و اجتماعی در میان مسلمانان، سبب تثبیت حکومت اموی شد و از سوی دیگر در پیدایش فرقه‌های عقل‌گرا مانند قدریه و معتزله و مخالفت با امویان نقش اساسی داشت و زمینه‌ساز ترویج فساد در جامعه شد.

واژگان کلیدی: بنی‌امیه، تفکر جبرگرایی، فرقه جبریه، معتزله، قدریه.

*. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول).

**. کارشناسی زبان و ادبیات عرب.

مقدمه

تفکر جبرگرایی در میان همه ملل از جمله مجوس و مسیحیان و یهودیان مطرح بوده است. سابقه تفکر جبرگرایی در میان عرب به دوره پیش از اسلام می‌رسد. چنانکه برخی آیات قرآن به وجود این تفکر در میان عرب پیش از اسلام اشاره دارد. در آیه ۲۸ سوره اعراف آمده است که عرب عصر جاهلی اعمال زشت خود را به تقدیر الهی منصوب می‌کردند. با ظهور اسلام، این تفکر در قرن اول هجری به صورت جدی مطرح بوده است، چنانکه نامه‌ای از عبدالله بن عباس و حسن بصری در دست است که جبریه اهل شام و بصره را مورد خطاب قرار داده‌اند. تفکر جبرگرایی در قرن اول هجری به سبب عوامل و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی در جامعه اسلامی گسترش یافت. با قدرت گیری امویان، این خاندان از تفکر جبرگرایی برای مشروعیت بخشیدن به خلافتشان و توجیه ظلم و فساد خود بهره گرفتند و در ترویج تفکر جبریه کوشیدند.

اهمیت و ضرورت تحقیق در این موضوع از این جهت قابل توجه است که گسترش تفکر جبرگرایی در دوره اموی تأثیرات مهمی در جامعه اسلامی بر جای گذاشت. تفکر جبرگرایی از یک سو سبب انفعال سیاسی برخی از مسلمانان در مقابل مفسد حکومت اموی شد و از سوی دیگر زمینه را برای گسترش مذاهب عقل گرا مانند قدریه و معتزله فراهم ساخت که نقش مهمی در زمینه سازی برای قیام‌های علیه حکومت اموی داشتند.

در خصوص پیشینه تحقیق؛ منابع متقدم این پژوهش مانند طبقات المعتزله ابن مرتضی و الفرق بین الفرق بغدادی و ملل و نحل شهرستانی به بررسی تاریخ و عقاید فرقه جبریه پرداخته‌اند. در میان مطالعات جدید نیز کتاب فرق اسلامی در سرزمین شام از حسین عطوان و تاریخ مذاهب اسلامی از محمد ابوزهره تحقیقات مناسبی در این موضوع هستند. با این حال منابع و مآخذ فوق تنها به بررسی تاریخ و عقاید این فرقه پرداخته و به تأثیرات فرقه جبریه در دوره اموی توجه چندانی نکرده‌اند. محور اصلی پژوهش حاضر پس از بررسی علل پیدایش تفکر جبرگرایی در جامعه اسلامی؛ بررسی تأثیرات این تفکر در دوره اموی است. بر این اساس مقاله به دنبال ارائه پاسخی مستدل به این سؤالات است که علل گسترش تفکر جبرگرایی در جامعه اسلامی چه بود؟ و تفکر جبر گرایی چه تأثیراتی در دوره اموی داشت؟

فرضیه اصلی این مقاله آن است که علل و زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی در پیدایش و ترویج تفکر جبرگرایی در جامعه اسلامی نقش داشت. این فرقه تأثیرات متفاوتی در دوره اموی داشت. از یک سو باعث مشروعیّت بخشیدن به خلافت اموی و ایجاد انفعال سیاسی و اجتماعی در میان مسلمانان و در نتیجه تثبیت خلافت اموی گردید و از سوی دیگر زمینه ساز گسترش مخالفت با امویان و ترویج فساد در جامعه اسلامی شد.

پیدایش تفکر جبرگرایی در اسلام

تاریخنگاران در تعیین نخستین کسی که این مسلک را مطرح کرده است، اختلاف نظر دارند. با این حال نکته مورد توافق آن است که هرگاه یک گرایش به مرور به روش و اندیشه خاصی تبدیل شود، شناسایی نخستین کسی که بدان اندیشه سخن گفته دشوار است.^۱ موضوع قضا و قدر از ابتدا برای مسلمانان مطرح بوده و به نظر می‌رسد که این اندیشه اختصاص به اسلام نداشته باشد، بلکه تقریباً در هر دینی نظیر یهودیت، مسیحیت و آیین زرتشت می‌توان آن را دریافت.^۲ در واقع باید گفت عقیده به جبر در میان عرب پیشینه داشته کما اینکه در میان برخی از اهل کتاب و یهودیان جزیره العرب نیز سابقه داشته است.^۳

پیشینه گرایش به جبر در میان اعراب به دوره پیش از اسلام می‌رسد. چنانکه خداوند درباره عرب پیش از اسلام می‌فرماید:

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبَنَا لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).^۴

«چون کار زشتی مرتکب شوند، گویند پدران خود را به این کار یافته‌ایم و خدا ما را به آن امر نموده است. بگو هرگز خدا به اعمال زشت امر نکند، آیا از روی جهل و نادانی به خدا می‌بندید؟»

۱. ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۷۷.

۲. عطوان ۱۳۷۱: ۳۱.

۳. جعفریان، ۱۳۷۷: ۴۰۲.

۴. اعراف: ۲۸.



عرب جاهلی وقتی بلا و مصیبت و نقصان در مال و فرزند و جانش می‌رسید، آن را به روزگار منسوب می‌کرد.^۱ خداوند در قرآن از قول آنان می‌فرماید:

(و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدھر)^۲

«جز این زندگی دنیا چیزی در کار نیست. گروهی می‌میرند و

نسل دیگری بوجود می‌آیند و تنها طبیعت است که ما را می‌میراند.»

با ظهور اسلام و در قرن اول هجری، تفکر جبرگرایی در میان برخی از گروه‌های جامعه وجود داشت چنانکه رساله‌ای از عبدالله بن عباس در دست است که در آن جبریه شام را مورد خطاب قرار داده است.^۳ این تفکر در دوره خلافت خلفای راشدین در میان جامعه اسلامی وجود داشت، اما به سبب مشغول بودن مسلمانان به فتوحات خارجی، کمتر زمینه بروز می‌یافت و لذا فرصت کافی برای فکر کردن به مسائل فلسفی وجود نداشت.^۴ به نوشته ابن مرتضی در دوره خلافت عمر بن خطاب دزدی را نزد وی آوردند، عمر پرسید: چرا دزدی کردی؟ دزد پاسخ گفت: قضای الهی مرا به این کار واداشت. عمر دستور داد دست او را قطع کردند و چندین ضربه شلاق به او زدند. سپس عمر گفت: قطع دستت به سبب دزدی بود و شلاق نیز به این دلیل بود که به خداوند دروغ بستی.^۵

اعتقاد به جبر در اوایل عصر امویان رواج و گسترش یافت و طرفداران بسیاری پیدا کرد تا کم‌کم در آخر همین دوره به یک مذهب تبدیل شد. آنچه امویان را در این خصوص برجسته ساخته این است که این عقیده به صورت مسلک و مذهبی درآمد و طرفدارانی پیدا کرد که مردم را به سوی آن فرا می‌خواندند و آن را تدریس و برای مردم بیان می‌کردند.^۶ امویان این عقیده را برای پیشبرد اهداف خود مناسب تشخیص دادند و آن را حمایت کردند.^۷ از میان مسلمانان، نخستین کسی که

۱. دینوری، ۱۴۱۹ق: ۳۲۵.

۲. جائیه: ۲۴.

۳. ابن مرتضی، ۱۴۰۷ق: ۱۲.

۴. الزین، ۱۴۰۵ق: ۶۹.

۵. ابن مرتضی، ۱۴۰۷ق: ۱۱.

۶. ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۸۰-۱۷۸.

۷. الزین، ۱۴۰۵ق: ۶۹.

مردم را به مسلک جبر دعوت می‌کرد، جعد بن درهم بود که خالد بن عبدالله قسری او را به جرم کفر و الحاد به قتل رساند. جهم بن صفوان این مسلک را از او فرا گرفت و آن را گسترش داد.^۱

علل و زمینه‌های رشد و گسترش تفکر جبرگرایی

۱- گسترش سرزمین‌های اسلامی

دین اسلام تا وقتی در میان عرب محدود بود هیچ نوع کاوش، جست‌وجو و بحث و نزاع در عقاید پیدا نشده بود و در تفکر عرب نیز شبهه و تردیدی در خصوص اصول دین اسلام وجود نداشت. با ورود اسلام به سرزمین‌های اطراف، بسیاری از پیروان ادیان پیشین از جمله: یهودیت، مسیحیت و مجوس مسلمان شدند؛ در حالیکه اندیشه‌های دینی خود را که از دین قبلی آنان باقی مانده بود، در سر داشتند و بر ادراک و فهم آنان چیره بود؛ از این‌رو در حقایق دین اسلام، از زاویه اعتقاد گذشته خود می‌اندیشیدند و آنچه را پیشتر در آیین‌شان طرح شده بود، میان مسلمانان مطرح می‌ساختند، مثل بحث در مورد جبر و اختیار و صفات خدای متعال که آیا چیزی غیر از ذات است یا صفات و ذات یک چیزند.^۲

با انتقال خلافت به امویان، آن‌ها مرکز خلافت را به دمشق انتقال دادند. با این انتقال، بین عرب فاتح و ملل مغلوب امتزاج حاصل شد. از عناصری که زمینه را برای این امتزاج فراهم ساخت تسامح بنی‌امیه بود. در حقیقت عدّه کثیری از مغلوبین در اسلام، عقیده اسلامی را برای فرار از ظلم پذیرفتند. آن‌ها عقیده گذشته‌شان را از پدران خود به ارث بردند و ریشه در وجودشان داشت و اسلام را در عقاید قبلی خود که در نفوسشان اثر داشت تأثیر دادند. در واقع برخی از پارسیان و یهود و نصارا، اسلام را پذیرفتند و به عقیده جبر معتقد بودند.^۳

۱. شهرستانی، ۱۴۰۴ق: ۸۶۱.

۲. ابوزهره، ۱۳۸۴: ۲۷.

۳. الذین، ۱۴۰۵ق: ۷۱.

به نوشته ابن اثیر، احمد قاضی عقیده خلق قرآن و عقاید دیگر معتزله را از بشر مریمی گرفته و بشر هم از جهم بن صفوان و جهم از جعد بن درهم و جعد از ابان بن سمعان و ابان از طالوت خواهرزاده اعصم و دامادش و طالوت از لبید بن اعصم یهودی که برای آزار پیغمبر جادو کرده بود، این عقیده را گرفته بود و لبید هم خود قائل به خلق تورات بود. نخستین کسی که در موضوع خلق قرآن کتاب نوشته طالوت زندیق بود که موجب انتشار کفر و زندقه گردید.^۱

۲- پیشینه جبر و آیات متشابه قرآن

پیشینه گرایش به جبر در میان عرب به دوره پیش از اسلام می‌رسد. چنانکه برخی آیات قرآن به وجود این تفکر در میان عرب جاهلی اشاره دارد.^۲ با ظهور اسلام تغییرات وسیعی در اعتقادات عرب جاهلی شکل گرفت، ولی برخی از اعتقادات پیشین عرب در جامعه اسلامی تداوم پیدا کرد. طبع جاهلی عرب که هرگونه محدودیت و قید و بند را رد می‌کرد، به تفکر جبرگرایی که انسان را مسئول اعمالش نمی‌دانست موافق بود. بنابراین عده‌ای از مسلمانان به این تفکر گرایش پیدا کردند.

بدون شک یکی از علل مهم ورود مسلمین در این مباحث آیات قرآن است. مسئله سرنوشت، مسئله آزادی و اختیار بشر از مسائلی است که بالطبع مورد علاقه هر کسی است و چون این مسئله مکرر در کتاب آسمانی مسلمین طرح و عنوان شده و آیات در کمال صراحت سرنوشت را تأیید می‌کند و آیاتی دیگر به همین صراحت بشر را آزاد معرفی می‌کند، خواه ناخواه آن‌ها را به تفکر و بحث و گفت و گو وادار می‌کرد.^۳

۱. ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۱/۱۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۵۰/۹.

۲. اعراف: ۲۸.

۳. مطهری، ۱۳۶۹: ۱۱۱.

ظاهر برخی از آیات قرآن دلالت بر جبر دارد. به همین سبب معتقدان جبر از این آیات برای اثبات ادعای خود بهره می‌بردند. خداوند در آیه هفت سوره بقره درباره مشرکان می‌فرماید:

(خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)^۱

«خدا بر دل‌هایشان و بر گوش‌شان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و برایشان عذابی است بزرگ.»

در آیه ۱۲۵ سوره انعام آمده است:

(فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ)^۲

«پس هر که را خدا برای او هدایت خواهد قلبش را به نور اسلام روشن و گشاده گرداند و هر که را بنخواهد گمراه نماید دل او را سخت تنگ گرداند، چنان که گویی می‌خواهد بر فراز آسمان رود.»

این گونه خدا پلیدی را بر آنان که به حق نمی‌گروند مقرر می‌گرداند. بدین ترتیب بر طبق این آیات جبریه خداوند را مسئول گمراهی و هدایت انسان می‌دانستند.

خداوند در سوره صافات می‌فرماید:

(اتَّبِعُونَ مَا تَحْنُونَ؛ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ)^۳

«آیا آنچه به دست خود می‌تراشید می‌پرستید؟ خداوند آفریدگار شماست و آنچه می‌کنید.»

۱. بقره: ۷.

۲. انعام: ۱۲۵.

۳. صافات: ۹۵-۹۶.



در آیه هفت سوره هود آمده است: (إِنَّ رَبَّكَ فَاعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ)^۱؛ «پروردگار تو همه آن کند که خواهد.» خداوند اعمال انسان را می‌خواهد و آن‌ها را خلق می‌کند. بدین‌سان معتقدان به جبر بر طبق این آیات، خداوند را آفریننده اعمال انسان می‌دانند. بدین ترتیب پیشینه جبرگرایی در میان عرب و سازگاری این عقیده با طبع آنان از یک سو و سازگاری و تناسب ظاهر برخی آیات قرآن به تفکر جبرگرایی سبب گرایش برخی از مسلمانان پس از رحلت رسول الله ﷺ و به‌ویژه در دوره خلافت اموی به تفکر جبرگرایی شد.

۳- نقش حکومت اموی در پیدایش جبریه

نوع نگاه حکومت‌ها به اندیشه‌ها و اندیشه‌وران و پشت کردن قدرت‌های حاکم به یک اندیشه و رویکرد آن‌ها به اندیشه‌ای دیگر در فراز و فرود فرقه‌ها تأثیر فراوان داشته است، تا جایی که نمی‌توان این گزاره را که مردم بر دین و آیین پادشاهان خویش هستند به کلی خطا پنداشت.^۲

امویان در آغاز خلافتشان احساس کردند که تبلیغات‌شان مبنی بر اینکه به دلیل خویشاوندی با عثمان مستوجب خلافتند، نظریه‌ای قوی را در زمینه خلافت که بتواند با نظریات دیگران در این زمینه مقابله کند تشکیل نمی‌دهد. زیرا حق آن‌ها در خونخواهی عثمان این مسأله را اثبات نمی‌کرد که در به ارث بردن خلافت از او نیز محق هستند. به علاوه، آنچه امویان ترویج می‌کردند ضعیف‌تر از آن بود که بتواند با نظریات احزاب دیگر در زمینه خلافت، مانند نظریه شورای خوارج و قدریه و مرجئه و نظریه وراثت از پیامبر علویان و عباسیان، مقابله کند. این بود که به جبری‌گری در خلافت روی آوردند و برای اثبات حق خویش در امر خلافت و توجیه انحصار طلبی سیاستشان، بر آن تکیه کردند و

۱. هود: ۱۰۷.

۲. صابری، ۱۳۸۷: ۲۴/۱.

چنین تبلیغ کردند که خداوند ایشان را برای خلافت برگزیده و حاکمیت آنان عطیه‌ی الهی است، به اراده خداوند حکم می‌رانند و به خواست و مشیت او در امور دخل و تصرف می‌کنند. بدین ترتیب خلافت خود را در هاله‌ای از قداست قرار دادند.^۱

معتزله، معاویه را به بنیادگذاری عقیده جبر در عالم اسلام متهم کرده‌اند.^۲ به روایت عبدالله بن مسعوده فزاری، معاویه می‌گفت: به خدا این ملکی است که خداوند به ما داده است.^۳ وی همچنین می‌گفت: این خلافت امری از امر خدا و قضایی از قضای الهی است.^۴ به نوشته ابوهلال عسگری، نخستین کسی که اندیشید اراده خدا بر افعال انسان تعلق گرفته است، معاویه بود.^۵ برخی از نزدیکان و کارگزاران معاویه نیز اعتقاد به جبر داشتند. عمرو بن عاص از نزدیکان معاویه که نقش مهمی در به قدرت رسیدن او داشت به جبر گرایش داشت. به نوشته شهرستانی، عمرو عاص روزی از ابوموسی اشعری می‌پرسد: چرا خداوند انسان را مجازات می‌کند و حال آنکه خود او را ملزم به گناه کردن کرده است.^۶ سرجون رومی، کاتب معاویه و کاتم اسرار او از سران عقیده جبر بود.^۷ معاویه با القاء جبرگرایی سه هدف را دنبال می‌کرد: اول، آنکه حکومت او از جانب خداست و خدا خواسته که او زمامدار مسلمین باشد. دوم، آنکه جنایات، تجاوزات، بی‌عدالتی‌ها و... که در حکومت او انجام می‌شد را به خواست خدا معرفی کند و با این نظریه اقداماتش را توجیه کند. سوم، آنکه به سرکوب مخالفان و به‌خصوص شیعیان بپردازد به صورتی که مخالفان حکومت را مخالفان با خواست خدا و مشیت الهی معرفی کند.

۱. عطوان، ۱۳۷۱: ۲۱۴.

۲. ابن مرتضی، ۱۴۰۷ق: ۶.

۳. طبری، ۱۳۷۵: ۲۹۰۰/۷.

۴. ابن منظور، ۱۴۰۲ق: ۵۸/۹.

۵. عسگری، ۱۴۰۸ق: ۲۴۱/۱.

۶. شهرستانی، ۱۴۰۴ق: ۹۳/۱.

۷. الزین، ۱۴۰۵ق: ۶۹.

عقاید و اصول اساسی جبریه

جبریه، کسانی هستند که تمام افعال بندگان را به خدای تعالی نسبت می‌دهند و برای بندگان او هیچ‌گونه اختیاری قایل نیستند. ایشان بر دو گونه‌اند: گروهی که جبریه متوسط‌اند و قایل به گونه‌ای اختیاری که آن را «کسب» می‌خوانند و ایشان از اشاعره هستند. جبریه خالص که جهمیه‌اند و پیرو جهم بن صفوان هستند و هیچ‌گونه قدرت و اراده‌ای برای بندگان قایل نمی‌باشند.^۱

جهمیه معتقد بودند که عمل حقیقتاً به انسان منتسب نیست بلکه به پروردگار متعال نسبت داده می‌شود؛ زیرا انسان را نمی‌توان به قدرت و توانایی متصف کرد؛ بلکه او در کارهای خود مجبور است و قدرت، اراده و اختیاری از خود ندارد و خداوند سبحان اعمال انسان را می‌آفریند چنانکه در سایر جمادها هم اموری را خلق می‌کند و کارها به‌طور مجازی به انسان نسبت داده می‌شود، چنانکه به جماد هم منتسب می‌گردد.^۲

به نوشته بغدادی، جهم بن صفوان از رهبران فرقه جبریه درباره اعمال انسان قائل به جبر و اضطراب بود. وی اختیار انسان را انکار می‌کرد و می‌گفت: هیچ عملی از کسی سر نمی‌زند و نسبت دادن اعمال به انسان مجازی است، همان‌گونه که زوال و پنهان شدن به خورشید و گردش به سنگ آسیاب نسبت داده می‌شود، بدون اینکه آن دو فاعل و قادر به زوال و حرکت باشند.^۳

جهمیه معتقد بودند که ایمان، معرفت به وجود خداوند تعالی است و کفر جهل به وجود خداوند است.^۴ این گروه به انگیزه تنزیه خداوند و رهایی از تشبیه، اطلاق صفاتی که بر اشیاء و انسان‌ها اطلاق می‌گردد بر خداوند جایز نمی‌دانسته است. مثلاً از نظر او اطلاق شیء، عالم،

۱. مشکور، ۱۳۷۲: ۱۳۶.

۲. شهرستانی، ۱۴۰۴ق: ۸۴/۱.

۳. بغدادی، ۱۹۷۷م: ۱۹۹/۱؛ اشعری، ۱۴۲۶ق: ۲۱۹/۱.

۴. همو، ۱۴۰۴ق: ۸۵/۱.

حی، مرید و... بر خداوند جایز نیست ولی اطلاق صفاتی مانند قادر، خالق و... را بر خداوند روا دانسته‌اند، زیرا به گمان آن‌ها، قدرت فعل و آفرینش از صفات مختص خداست.^۱

از دیگر عقاید جهم، فانی دانستن بهشت و دوزخ است و اینکه پس از آن بهشتیان پاداش‌های خود را دریافت کردند و دوزخیان نیز به کیفر رسیدند، بهشت و دوزخ از بین خواهد رفت و برای این امر به آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره هود که خلود در بهشت و دوزخ را مشروط به مشیت الهی گردیده است استناد می‌کنند. وی سپس خلود در آیات دیگر را حمل بر مجاز (طولانی بودن عمر بهشت و دوزخ) کرده است، چنانکه وقتی گفته می‌شود «خلد الله ملک فلان»، کنایه از طولانی بودن آن است.^۲ از دیگر عقاید جهمیه، حادث بودن علم خداوند است. جهم بر این عقیده بود که علم خداوند به موجودات حادث است و قائم به چیزی نیست.^۳

جبریه در عصر حضرت رسول و خلفای راشدین

تفکر جبرگرایی در دوره حیات رسول الله ﷺ در میان مسلمانان وجود داشت و گاهی که زمینه بروز می‌یافت، آشکار می‌شد. واقدی در مغازی در تشریح نبرد حنین، فرار مسلمانان را یادآور می‌شود و می‌گوید: ام خالد انصاری می‌گوید: عمر بن خطاب را در حال هزیمت و شکست دیدم و به او گفتم این چیست؟ عمر در پاسخ گفت: قضای الهی است.^۴ از رسول الله ﷺ سؤال شد: حرزهایی به‌عنوان استشفای مورد استفاده قرار می‌گیرد، آیا می‌تواند این امور جلوی قدر الهی را بگیرد؟ فرمود: خود این‌ها نیز از قدر الهی می‌باشد (تأثیر آن‌ها در جلوگیری از بیماری نیز به قضا و قدر الهی است).^۵ در دوره خلفای

۱. همو، ۱۹۹۷م: ۱۹۹/۱.

۲. شهرستانی، ۱۴۰۴ق: ۸۵/۱.

۳. همان.

۴. واقدی، ۱۳۶۹: ۶۹۰.

۵. مجلسی، ۱۳۶۳: ۸۷/۵.

راشدین، اعتقاد به جبر یا دست کم پرسش پیرامون جبر و اختیار به طور جدی مطرح بوده است و سه خلیفه نخست گرایش به جبر داشتند. به روایت عبدالله بن عمر، در دوره خلافت ابوبکر مردی بر وی وارد شد و سؤال و جوابی میان آن دو به شرح زیر انجام گرفت:

«مرد عرب: آیا عمل زشتی مانند «زنا» به تقدیر الهی انجام می‌گیرد.
خلیفه: آری. مرد عرب: اگر چنین است پس چرا مجازات می‌کنی؟ خلیفه:
آری ای فرزند انسان کثیف، اگر کسی همراهم بود دستور می‌دادم که بینی تو
را نرم کند»^۱.

عبدالله بن حارث هاشمی نقل می‌کند که:

«عمر بن خطاب را دیدم که در جایبه سخنرانی می‌کرد و اسقف بزرگ
مسیحیان نیز حضور داشت. وقتی عمر گفت: کسی را که خدا هدایت کند
نمی‌توان گمراه کرد و کسی را که خدا گمراه کند نمی‌توان هدایتش کرد. اسقف
گفت: بَرَقَسَ و گریبان خویش را درید. عمر گفت: چه می‌گویی ای دشمن
خدا؟ گفتند: ای امیر مؤمنان! می‌گویند خداوند هدایتگر است نه گمراه کننده. عمر
گفت: دروغ می‌گویی. بلکه خداوند ترا آفرید آنگاه گمراهت کرد، سپس تو را
می‌میراند و اگر بخواهد به دوزخت خواهد افکند. به خدا سوگند اگر همان پیمان
سست میان ما و تو نبود، گردنت را می‌زدم. خداوند چون آدم را آفرید، ذریه او
را با دست خود پراکند و گفت: اینان بهشتی‌اند گر چه برای بهشت کار نکنند و
اینان دوزخی‌اند هر چند کاری نکنند که مستوجب دوزخ باشد. آنان برای بهشت
آفریده شده‌اند و اینان برای دوزخ. عبدالله بن حارث می‌گوید: آنگاه مردم پراکنده
شدند و احدی در مسأله قدر با دیگری اختلاف پیدا نکرد»^۲.

خلیفه سوم در مقابل معترضان که خواستار کناره‌گیری وی از خلافت بودند، خلافت
خود را از جانب خداوند می‌دانست و می‌گفت: جامه‌ای را که خداوند به من پوشانیده از

۱. سیوطی، ۱۴۲۵ق: ۷۹/۱.

۲. ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳۱۵/۲۷.

تن بیرون نمی‌کنم.^۱ عبدالله بن عمر می‌گوید: در جریان محاصره عثمان، از من پرسید: درباره پیشنهاد مغیره بن اخنس چه می‌گویی؟ پرسیدم چه می‌گوید؟ گفت: وی می‌گوید: آنان از تو می‌خواهند تا خود را خلع کنی؛ اگر چنین نکنی تو را خواهند کشت، کار را به آنان واگذار. عبدالله بن عمر می‌گوید: به عثمان گفتم: آیا اگر خود را خلع نکنی بالاتر از کشتن تو چیزی هست؟ گفت: نه؛ گفتم: من بر این عقیده‌ام که این سنت را در اسلام نگذاری که در هر زمان کسانی شورش کرده امیر خویش را عزل کنند؛ تو لباسی را که خدا بر تو پوشانده در نیاور.^۲

هنگامی که علی علیه السلام از جنگ صفین مراجعت می‌نمود، پیر مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان می‌خواستم از حرکت به سوی شام سؤال کنم. آیا این جریانات به قضا و قدر الهی بود؟! امیر مؤمنان فرمودند: سوگند به آنکه دانه را در زمین شکافته و آدمیان را آفریده، هیچ گامی برنداشتیم و به هیچ دره‌ای فرود نیامدیم و از هیچ نقطه‌ای بالا نرفتیم مگر اینکه به قضا و قدر الهی بود! پیر مرد گفت: بنابراین رنج ما بی‌حاصل بود و این مصیبت را باید به حساب پروردگار بگذاریم، زیرا هیچ پاداشی نخواهیم داشت! علی علیه السلام گفت: آرام باش پیر مرد! خداوند پاداش بزرگی به هنگام رفتن و بازگشت برای شما مقرر داشته و هیچگاه و در هیچ حالی مجبور نبوده‌اید. پیر مرد پرسید: چگونه؟ با اینکه قضا و قدر ما را در این راه سیر داده؟ فرمود: وای بر تو گمان بردی قضای لازم و قدر حتمی در کار است، اگر چنین باشد ثواب و عقاب باطل می‌گردد و وعد و وعید مفهوم نخواهد داشت. نیکوکار از بدکار سزاوارتر به ستایش نیست و نه بدکار بیش از نیکوکار در خور مذمت، نباید گناهکار سرزنش گردد و نه از اطاعت کننده مدح شود.^۳

۱. طبری، ۱۳۷۵: ۲۲۵۶۶.

۲. بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۵۶۷/۵؛ ابن خیاط، ۱۴۱۵ق: ۱۰۰؛ ابن سعد، ۱۳۷۳: ۶۶۳.

۳. حلی، بی‌تا: ۹/۲۸.

جبریه در دوره امویان

گرچه خلفای اموی از برخی عقاید جبریه برای مشروع جلوه دادن خلافت‌شان بهره بردند و فرقه جبریه در تاریخ به‌عنوان تأیید کننده و مدافع خلافت اموی شناخته شده است، اما در مواقعی رهبران این فرقه اعمال بنی‌امیه را زیر سؤال می‌بردند، از مفاسد و انحرافات آن‌ها انتقاد می‌کردند و خودکامی و ستمشان را به باد سرزنش می‌گرفتند، از تعدیات و تجاوزات‌شان به مردم بی‌پرده پاسخ می‌گفتند و سهل انگاری آن‌ها در طاعات و گستاخی‌شان را در ترک واجبات، آشکارا فریاد می‌زدند.^۱

به نوشته بغدادی، جهم بن صفوان از رهبران جبریه بود و با همه گروه‌هایی که داشت سلاح برگرفت و با حکومت اموی جنگید.^۲ غیلان دمشقی، از رهبران جبریه مردم را به شورش علیه امویان تشویق و نظریه آنان را درباره خلافت رد می‌کرد و نیز سیاست‌های مالی ایشان را مورد انتقاد و نکوهش قرار می‌داد، به همین جهت هشام او را دستگیر و اعدام کرد.^۳

سعید بن جبیر که از رؤسای فرقه جبریه بود، در قیام ابن اشعث علیه امویان حضور داشت.^۴ وی مردم را به قیام علیه امویان فرا می‌خواند و حسن بصری را به سبب بازداشتن مردم از قیام علیه بنی‌امیه و تشویق آن‌ها به گوشه نشینی و در پیش گرفتن سیاست سازشکاری سرزنش می‌کرد.^۵ ابورؤبه نیز از جبریه بود که در قیام یزید بن مهلب شرکت داشت.^۶ ثابت بن قطنه ازدی خراسانی از رهبران جبریه بود. وی یزید بن مهلب را به شورش علیه یزید بن عبدالملک و خلع وی تحریک می‌کرد. یک بار در این زمینه نامه‌ای

۱. عطوان، ۱۳۷۱: ۱۱۳.

۲. بغدادی، ۱۹۷۷م: ۱۹۹/۱.

۳. ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶۷/۱۴.

۴. شهرستانی، ۱۴۰۴ق: ۱/۱۴۴.

۵. ابن سعد، ۱۳۷۴: ۷۱۸/۶.

۶. طبری، ۱۳۷۵: ۳۹۹۹/۹.

برای وی نوشت. یزید پس از خواندن این نامه گفت: ثابت از فعالیت‌های ما بی‌خبر است. به جان خودم سوگند که سخنان او را آویزه گوش خواهم کرد و بزودی شاهد حوادثی خواهد بود.^۱ ثابت در سال ۱۰۲ ق. در شورش یزید بن مهلب علیه بنی‌امیه شرکت داشت و در یوم العقر، محل درگیری یزید بن مهلب با مسلمة بن عبدالملک همراه یزید بود.^۲

برخی باورهای جبریه نشان از سازگاری تفکر جبریه با حاکمیت امویان دارد. این گروه در برابر آرای شیعه و خوارج که بنی‌امیه را غاصب خلافت می‌شمردند و جهاد علیه آن‌ها را واجب می‌دانستند، به تساهل گرایش داشتند و خلیفه را منصوب از سوی خداوند و واجب اطاعه می‌شمردند. در حقیقت آن‌ها معتقد بودند که حکومت بنی‌امیه به خواست خداوند بوده و نباید با آن‌ها مخالفت کرد. به همین جهت مورد تأیید امویان بودند و مخالفت حکام اموی با برخی از آن‌ها به دلیل قیام علیه امویان بود نه به سبب عقیده جبرگرایی.

مخالفت فردی جبریه با امویان نشان از مخالفت کلی آن‌ها با امویان ندارد و بسیاری از آن‌ها از نزدیکان بنی‌امیه بودند که به سبب اختلافات شخصی با امویان به مخالفت برخاستند. ابوالفرج اصفهانی، ثابت قطنه که همراه یزید بن مهلب شورش کرد را از شعرای اموی به شمار آورده که از سوی یزید بن مهلب به ولایت مرزها گماشته می‌شده^۳؛ چنانکه طبری اشعاری از وی نقل کرده که نصر بن سیار، والی اموی خراسان را ستایش کرده است.^۴ برخی از جبریه که علیه امویان شورش کردند در مخالفت با آنان مردد بودند. ابورؤبه از رؤسای جبریه بود که با شورش یزید بن مهلب همراه شد، وی را از اینکه با مکر و حيله با بنی‌امیه وارد عمل شود و به لشکر مسلمة بن عبدالملک شیبخون بزند، بازداشت.^۵

۱. اصفهانی، بی‌تا: ۲۶۷/۱۴.

۲. همان: ۲۷۹-۲۷۰.

۳. همان: ۲۵۵.

۴. طبری، ۱۳۷۵: ۴۰۹۵/۹.

۵. طبری، ۱۳۷۵: ۳۹۹۹/۹.

افزون بر این، در پی درگیری‌هایی که با حجاج آغاز شد و به چالش با خلافت اموی کشیده شد، گروه‌های سیاسی و معترض ایرانی برای جلب عواطف و احساسات مذهبی مردم، زیر پوشش عقاید شبه مرجئه، با خلافت مرکزی عربی مخالفت کردند و با مستمسک قرار دادن عقیده ارجاء، همان حربه‌ای را که بنی امیه برای توجیه فساد حاکمیت خویش به کار می‌بردند، علیه آنان به کار گرفتند و حکام عرب را از دخالت در امور مردم باز می‌داشتند. ستیزه جویی‌های جهم بن صفوان از این شمار است.^۱

تأثیرات جبرگرایی در جامعه عصراموی

۴۸

۱- مشروعیت بخشیدن به خلافت اموی

همیشه در جامعه بشری هر قدرت جابرهای هر اندازه قدرت داشته باشد، نیاز به یک پشتوانه فکری و فلسفی و عقیدتی دارد، یعنی یک نظام اعتقادی لازم دارد که تکیه گاه نظام اقتصادی و سیاسی و وضع موجود آن باشد. اگر جامعه‌ای درست به نظام فاسد حاکم بر خود فکر کند، محال است آن نظام بماند. این است که هر نظام موجود، خودش را نیازمند به یک نظام فکری و عقیدتی به عنوان تکیه‌گاه و پشتوانه می‌داند. دستگاه اموی نمی‌توانست بدون یک پشتوانه فکری و اعتقادی کارش را انجام دهد.^۲ به همین سبب عقیده جبرگرایی را وسیله‌ای برای تحمیل حاکمیت خود بر مسلمانان قرار داد.

معاویه در آغاز خلافتش در خطبه‌ای گفت: به خدا سوگند من با شما نجنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا به فریضه حج و زکات پردازید. شما این وظایف را ایفا می‌کرده‌اید. من فقط به خاطر تحمیل حکومت خود با شما نبرد کرده‌ام. من جنگیده‌ام که بر شما سلطنت کنم و اکنون این موهبت را خداوند به من ارزانی داشته،

۱. صاحبی، ۱۳۷۰: ۱۶۱.

۲. مطهری، ۱۳۸۹: ۳۹۶۲.

هرچند که شما از حکومت من کراهت دارید.^۱ او می‌گفت: خداوند خلفاء را به برترین کرامت بزرگ داشته است؛ آنان را از آتش رهانیده و بهشت را بر آنان واجب گردانیده و شامیان را یارشان کرده است.^۲

معاویه در جریان بیعت گرفتن برای یزید، از این عقیده برای تحمیل خلافت یزید بر مسلمانان بهره می‌برد. وی در جواب عایشه که به مسئله ولایتعهدی یزید معترض بود می‌گفت: خداوند این ملک و حکومت را به هرکه بخواهد می‌دهد. موضوع ولایتعهدی یزید به قضا و قدر الهی است و بندگان در کار خود حق انتخاب و دخالتی ندارند.^۳ زمانی که معاویه از جانب عبدالله بن عمر درباره خلافت یزید مورد بازخواست قرار گرفت به این اصل متوسل شد و گفت: من تو را از اینکه شق عصا کنی و در میان مسلمانان تفرقه بیفکنی و خون آنان را بریزی باز می‌دارم. کار یزید قضایی از قضاهای خداوند بود و بندگان درباره کارهای خداوند اختیاری ندارند.^۴

زیاد بن عیینه، از کارگزاران اموی خطاب به مردم بصره می‌گفت:

«ای مردم ما رهبران و حامیان شما شده‌ایم با قدرتی که خداوند به ما داده است راهتان می‌بریم و به کمک غنیمتی که به ما سپرده شده از شما حمایت می‌کنیم. ما را بر شما حق شنوایی و فرمانبرداری در چیزهایی است که بخواهیم و شما را بر ما حق عدالت در حکومت است. پس با خیرخواهی و اخلاص خود نسبت به ما سزاوار عدالت و غنیمت ما شوید».^۵

یزید نیز پس از مرگ معاویه در نامه‌ای به مردم مدینه این چنین در ترویج عقیده جبر

می‌کوشد:

۱. اصفهانی، ۱۳۳۹: ۱۰۵/۱.

۲. بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱۱۷/۵.

۳. دینوری، ۱۳۸۰: ۲۵۳.

۴. دینوری، ۱۴۱۰ق: ۲۱۱/۱.

۵. طبری، ۱۳۷۵: ۲۷۸۵/۷.

«معاویه بن ابوسفیان بنده‌ای از بندگان خدا بود که خداوند وی را گرامی داشت و به خلافتش برگزید و امور مسلمانان را به وی سپرد و قدرت و مکتش داد و خداوند پس از وی خلافت را به ما سپرده است»^۱.

معاویه به شامیان آموخته بود که خلافت امویان جنبه الهی دارد؛ لذا وقتی یزید در اولین نطق خود از پدرش ستایش کرد، یکی از حاضران به این روند اعتراض کرد و چنان در لابلای جمعیت مخفی شد که مأموران او را نیافتند. شخصی از حامیان اموی یزید را دلگرم نمود و به وی گفت: به راستی که خلافت خدا بعد از پدرت به تو عطا شده است، پس تو خلیفه ما هستی و بعد از تو پسرت معاویه خلیفه تو باشد.^۲

ولید بن یزید، از خلفای اموی در جریان بیعت گرفتن برای دو فرزندش، نامه‌ای به ولایات نوشت که در قسمتی از آن آمده است:

«چون پیامبر درگذشت و وحی بدو پایان یافت، خداوند خلفای خویش را برگزید تا احکام اسلام را اجرا کنند. سنت و حدود وی را به پا دارند، فرائض و حقوقش را پاس دارند و اسلام را به سبب آن یاری رسانند... خلفای الهی که خداوند آنان را وارث و جانشین پیامبران قرار داده بود پی در پی آمدند و هر کس که به حقوق آنان تجاوز کرد و هر کس از گروه آنان جدا شد، خداوند هلاکش کرد. هر کس ولایت و دوستی آنان را ناچیز شمرد و حکم قطعی خداوند را درباره آنان تردید کرد، خداوند او را مغلوب ایشان کرد و وی را مایه پند و عبرت برای دیگران قرار داد. هر کس از اطاعتی که مأمور پابندی به آن و رعایت و وابستگی به آن بود بگشت، خداوند با وی چنین کرد؛ چه آسمان‌ها و زمین به اطاعت وابسته است»^۳.

امویان برای مشروعیت بخشیدن به خلافتشان و تحمیل حکومت خود بر مسلمانان، به جعل حدیث روی آوردند. سقینه از موالی رسول الله ﷺ بود و می‌گوید: از رسول الله ﷺ

۱. دینوری، ۱۳۸۰: ۳۷۷.

۲. ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۸۲۱.

۳. طبری، ۱۳۷۵: ۱۰ / ۴۳۳۱-۴۳۲۹.

شنیدم که فرمود: الخلافة ثلاثون عاماً ثم يكون بعد ذلك الملك.^۱ از رسول الله ﷺ روایت شده است: حکومت همیشه از آن قریش است حتی اگر دو نفر روی زمین باشند قریش باید بر آنها حکومت کند.^۲ در حدیث دیگری آمده است: مردم در امر حکومت تابع قریش اند، مردم مسلمان تابع قریشیان مسلمانند و مردم کافر تابع قریشیان کافر.^۳ به نوشته طبری، هشام بن عبدالملک می گفت: اگر مردم پس از من به خلافت یزید رضایت دهند بر من معلوم می شود حدیثی که آورده اند، هر کس سه روز خلافت کند به جهنم نمی رود، یاوه ای بیش نیست.^۴ یکی از اهل کتاب به معاویه گفت که صفت او را در کتاب های آسمانی می یابد، بدین وصف که او اولین کسی است که خلافت را به ملوکیت تبدیل می کند اما بعد از آن خداوند غفور و رحیم است.^۵

شعراى طرفدار بنی امیه نظر آن ها در مورد خلافت را پذیرفتند و در ترویج آن می کوشیدند. فرزدق در بیت زیر خطاب به عبدالملک با قاطعیت اظهار می دارد که خلافتش از جانب خداست و خداوند او را بر دشمنانش پیروز گردانده است:

«زمین از آن خداست و آن را به خلیفه اش سپرده است و دوست خداوند در زمین شکست ناپذیر است».^۶ فرزدق در جای دیگر می گوید: خداوند خلافت را به عبدالملک سپرده، زیرا بهترین خلق مردم است. خداوند زمام امر را به دست بهترین خلق داد، پس از پراکندگی و تفرقه ای اصلاح نشدنی.^۷ عبدالله بن همام سلولی در ابیات زیر خطاب به یزید بن معاویه اظهار می دارد که خداوند او را برای حکومت بر مسلمانان برگزیده است:

۱. ابن حنبل، ۱۴۲۰ق: ۲۴۸/۳۶.

۲. بخاری، بی تا: ۱۴۵۲/۳.

۳. نقش ائمه در احیاء، ج ۳: ۱۴۵۱.

۴. طبری، ۱۳۷۵: ۴۳۲۰/۱۰.

۵. المبرد، ۱۴۱۷ق: ۱۷۱/۳.

۶. فرزدق، ۱۴۰۷ق: ۳۶.

۷. همان: ۲۷.

«یزید! بر از دست دادن مردی مورد اعتماد صبوری کن و بر انتخابت به حکومت از سوی خداوند سپاسگذار باش. خلافت پروردگارتان را دریاب، که گستاخان چون ناتوان بینند در آن طمع کنند»^۱

مسکین دارمی، از شاعران اموی بود که شامیان را در حضور معاویه دعوت به بیعت با یزید کرد در ضمن شعر خود گفت:

«ای فرزندان خلفای خدا مهلاً، خداوند حکومت را هر کجا اراده کند قرار می‌دهد، زمانی که منبر غربی خالی شود امیر المؤمنین یزید خواهد بود»^۲

۲- ایجاد انفعال اجتماعی و سیاسی میان مسلمانان

در نظام‌های جبرگرا، واکنش طبیعی آن است که مردم به قدری‌گری و انفعال (بی‌عملی) و گونه‌ای رفتار کاملاً محطاطانه ترغیب شوند. همچنانکه این طرز فکر یا این مذهب برای قانونی جلوه دادن حکومت خاندان اموی به‌طور عموم به کار می‌رفت، برای فرونشاندن خروش مردم نیز که گاهی در اثر شدت ستم و قساوت فرمانروایان به جوش می‌آمد، مورد استفاده قرار می‌گرفت. رعیت فرمانبردار بایستی در اندیشه ساده خویش چنین فرض می‌کرد که امیرالمؤمنین و کارهایی که انجام می‌دهد همگی قضای الهی هستند و کسی را نباید که به آنچه از او سر می‌زند شکوه نماید.^۳

خلفای اموی در دوره خلافتشان احادیثی در ترویج روحیه جبرگرایی جعل و ترویج کردند. از جمله حدیثی را به رسول الله ﷺ نسبت داده‌اند که پس از من پیشوایانی خواهند بود که بر راه من نمی‌روند و به روش من عمل نمی‌کنند. پاره‌ای از ایشان دل‌هایی همچون دل شیطان دارند، گرچه به ظاهر انسانند. حدیثی می‌گوید: گفتم یا رسول الله ﷺ اگر من آن زمان

۱. جمحی، بی‌تا: ۶۲۵/۲.

۲. اصفهانی، بی‌تا: ۲۲۸/۲۰.

۳. گل‌زیر، ۱۳۵۷: ۱۸۱.

را دریابم چه کنم؟ فرمود: بشنو و اطاعت کن از آن امیر. اگر او بر پشتت بکوبد و مالت را ببرد، تو باید فرمان ببری و گوش به دستورش باشی.^۱ از ابن عباس روایت شده است که اگر کسی از مردم از اطاعت حاکم حتی یک وجب بیرون رود و بر این حال بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۲ در حدیثی از پیامبر آمده است که: آنگاه که خدا انسان را در رحم مادر آفرید، او را شقی و یا سعید می‌آفریند و هیچ انسانی نیست مگر آنکه جایگاه او در ازل در بهشت و یا دوزخ نوشته شده و سعادت و بدبختی او تعیین گشته است.^۳

نفوذ دینی حکومت اموی چنان خطرناک بود که اگر به همان منوال در میان همه طبقات گسترش می‌یافت و بدون روبرو شدن با مخالفت در اذهان مردم جایگزین می‌شد و کسی پوشالی و بی‌اساس بودن آن را در افکار عمومی فاش نمی‌ساخت، می‌توانست هرگونه کوشش احتمالی در جهت اصلاح جامعه اسلامی و درهم کوبیدن ارکان حکومت اموی را محکوم به شکست سازد. هرچه از این عقیده دینی مردم نسبت به حکومت بنی‌امیه می‌گذشت و بدون برخورد با مخالفت پیش می‌رفت، در افکار عمومی ریشه‌دارتر و استوارتر می‌گشت و این کافی بود که در دراز مدت جامعه را وادار به مبارزه با هر جنبش آزادی خواهی کند.^۴ حسن بصری از شخصیت‌های برجسته عصر خود بود، در وعظ و خطابه و ارشاد فرد مشهوری به شمار می‌رفت و به تقدیر و سرنوشت مورد علاقه دیدگاه سلطه اموی عقیده نداشت و آن را انکار می‌کرد. شخصی به نام ایوب او را از مخالفت با عقیده سلطان برحذر داشت و او نیز قول داد که دیگر در این مورد سخنی نگوید.^۵



۱. ابن حجاج، بی‌تا: ۱۴۷۵/۳.

۲. همان: ۱۴۷۷.

۳. قشیری نیشابوری، بی‌تا: ۶۸۹/۸.

۴. شمس‌الدین، ۱۳۶۲: ۲۵۴.

۵. ابن سعد، ۱۳۷۴: ۱۷۳/۷.

عبداللہ بن زیاد در خطبہ‌ای که مردم را از یاری مسلم بن عقیل بازداشت، گفت: ای مردم از دستور خدا و پیشوایان دینی خود اطاعت کنید، اختلاف نکنید و پراکنده نشوید که نابود شوید و به ذلت افتید.^۱ عمرو بن حجاج در کربلا خطاب به کوفیان می‌گفت: ای مردم کوفه، به اطاعت و جماعت خویش پای‌بند باشید و در کشتن کسی که از دین بگشته و خلاف پیشوا کرده تردید میارید.^۲

این شواهد تاریخی نشان می‌دهد که سران بنی‌امیه و عمال آن‌ها مردم را به‌عنوان انجام یک فریضه بزرگ دینی، وادار به جنگ با امام حسین (علیه‌السلام) می‌کردند و لابد در این کار متکی به نفوذ دینی حکومت اموی در دل‌های مردم بودند.^۳ بر اثر این تبلیغات بود که در چشم برخی از اهل سنت، کشتن نوه پیامبر تجاوز جدی به حساب نمی‌آمد، چرا که حسین (علیه‌السلام) سر به شورش برداشته بود و از دیدگاه این جماعت یاغی محسوب می‌شد، اما در نزد شیعه و در کل اسلام، این واقعه پیامدهای بس جدی در پی داشت.^۴

خلفای اموی در دوره خلافتشان از تفکر جبرگرایی برای توجیه مفساد و جنایات خود بهره می‌بردند. به نوشته ابن سعد، پس از واقعه کربلا وقتی امام سجاد (علیه‌السلام) را پیش ابن زیاد بردند، گفت: نامت چیست؟ گفتم: علی بن حسین. گفت: مگر خداوند علی را نکشته است؟ گفتم: مرا برادری به نام علی بود که مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: چنین نیست و خداوند او را کشت.^۵ ابن زیاد پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام)، در سخنرانی در مسجد کوفه گفت: خدا را شکر که حقیقت را پیروز کرد و امیرالمؤمنین را پیروز کرد و دروغگو پسر دروغگو را به قتل رساند.^۶

۱. طبری، ۱۳۷۵: ۲۹۴۴/۷.

۲. همان: ۳۰۳۶.

۳. شمس‌الدین، ۱۳۶۲: ۲۵۳.

۴. لمبتون و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۳۱/۱.

۵. ابن سعد، ۱۳۷۴: ۳۲۷/۵.

۶. طبری، ۱۳۷۵: ۳۰۶۹/۷.

عده‌ای از فقها نیز این موضوع را تأیید و در میان مردم ترویج می‌کردند. برای نمونه عبدالرحمن بن زید اسلم مدنی، متوفی به سال ۱۸۰ق. می‌گوید: چون عمر بن عبدالعزیز درگذشت، یزید بن عبدالملک زمام امور را به دست گرفت و چنین گفت: به شیوه عمر رفتار کنید. آنگاه چهل تن از شیوخ را آورده شدند و گواهی دادند که خلفا را حساب و کتابی نیست.^۱

ابن ابی الحدید می‌گوید:

ابن شهاب بر ولید یا سلیمان وارد شد. از او پرسید ای پسر شهاب! این چه حدیثی است که مردم آن را روایت می‌کنند؟ ابن شهاب پرسید: کدام حدیث یا امیرالمومنین؟ گفت: آنان روایت می‌کنند که هرگاه خداوند بنده‌ای از بندگان خود را بر مردم حکومت دهد برایش همه ثواب و حسنات می‌نویسد و هیچ گناهی برایش منظور نمی‌دارند! ابن شهاب گفت: یا امیرالمومنین دروغ می‌گویند. چه کسی به خداوند نزدیک‌تر است؟ پیامبر یا خلیفه؟ گفت مسلماً پیامبر. ابن شهاب گفت: خداوند به پیامبرش داود خطاب می‌کند: یا داود انا بعثناک... لهم عذاب شدید. در این وقت سلیمان گفت: مردم ما را در دین‌مان گمراه و سرگردان می‌کنند.^۲

وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری امام حسین (علیه السلام) را به قتل رسانده، گفت: این کار از جانب خداوند مقرر شده بود.^۳ اسود بن یزید می‌گوید: از عایشه پرسیدم: آیا شگفتی ندارد که مردی از طلقا با اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) درباره خلافت درگیر شده‌اند؟ عایشه گفت: چه شگفتی دارد؟ این سلطان الله است که خداوند به بر و فاجر می‌دهد؛ چنانکه فرعون چهارصد سال بر مصر فرمانروایی کرد.^۴

۱. شیرازی، ۱۹۷۰م: ۵۸.

۲. ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ۶۱/۱۷.

۳. ابن سعد، ۱۳۷۴: ۵۶۳.

۴. ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱۴۵/۵۹.

عمر بن سعید در دوره خلافت عبدالملک بن مروان بر دمشق تسلط یافت. وی در این شهر گفت: ای مردم، هیچ کس از مردم قریش پیش از من بر این منبر نایستاده، جز آنکه پنداشته که بهشتی دارد و جهنمی که هر که از او اطاعت کند به بهشتش می‌برد و هر که عصیان او کند به جهنمش می‌برد، اما من به شما می‌گویم که بهشت و جهنم به دست خداست و چیزی از کار آن با من نیست، اما شما بر من حق برابری و مقرری دارید.^۱

۳- گسترش مذاهب عقل‌گرا

موضع قدریه در برابر امویان

فرقه قدریه در واکنش به گسترش تفکر جبرگرایی در اواخر روزگار سفیانیان در شام ظهور کرد. آرای سیاسی غیلان دمشقی و اخباری که راجع به پیروان و هواداران او در دست است کاملاً نشان می‌دهد که این فرقه از گروه‌های مخالف بنی‌امیه و خواهان اصلاحات همه جانبه بوده‌اند. آنچه این نظر را تقویت می‌کند این است که مذهب قدریه در اواخر روزگار سفیانیان در شام ظهور کرد، زیرا گفته می‌شود که معاویه بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان قدری مذهب بوده است.^۲

به نوشته ابن قتیبه، برخی از قدریه سابق می‌گفتند: این شاهان خون مؤمنان را می‌ریزند و مال مردم را به ناحق می‌برند، آنگاه می‌گویند اعمال ما بر اثر قدر حادث می‌شود.^۳ اولین کسی که در مورد قدر صحبت کرد معبد جهنی بود که همراه ابن اشعث علیه امویان قیام کرد و حجاج او را به سبب خروج بر ابن اشعث به قتل رساند.^۴

مهم‌ترین عقیده قدریه که خواب راحت از چشمان خلفای اموی ربوده بود و مایه نگرانی دانشمندان اهل سنت طرفدار آنان شده بود، اصل اعتقاد به آزادی اراده انسان و

۱. طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۴۶۸.

۲. مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۰۸۷۲.

۳. ابن قتیبه، ۱۹۹۲م: ۴۴۱.

۴. ذهبی، ۱۴۰۷ق: ۱۹۹/۶.

اثبات این مسأله بود که خلافت حق همه مسلمانان است و باید تواناترین و شایسته‌ترین فرد را به این منصب برگزینند. خطر این دو اصل اعتقادی برای بنی‌امیه از آن رو بود که به برابر دانستن آنان با سایر مسلمانان می‌انجامید و زمینه مقایسه و سنجش آنان را با دیگران فراهم می‌آورد و موجب می‌شد که اعمال و سیاست‌های بنی‌امیه مورد داوری و انتقاد و لغزش‌ها و خطاکاری‌های آنها در معرض محاسبه قرار گیرد. همچنین حق مطلق خلافت را از امویان سلب می‌کرد و انتخاب دیگران به این منصب را روا می‌شمرد.^۱

به نوشته شهرستانی، غیلان دمشقی از رؤسای قدریه خیر و شر را از جانب بنده می‌دانست.^۲ بنابراین قدریه شام و عراق سیاست‌های مالی بنی‌امیه را مورد حمله قرار می‌داده و مفسد آنها را برملا می‌کرده‌اند، آنان را به ستم و تجاوز و تصرفات دلخواهانه و غیرشرعی در اموال مسلمانان متهم می‌ساخته‌اند، با نظریه آنان در باب خلافت مخالفت می‌ورزیده‌اند، آنان را افرادی زورگو و سلطه‌جو می‌خواندند و سرانجام آنکه در صدد سرنگونی حکومت امویان بوده‌اند و به هر طریق ممکن، گاه با تحریک مردم و گاه با تأیید دشمنانشان علیه آنان می‌کوشیده‌اند و گاهی هم در انتظار فرصتی مناسب می‌نشستند و به محض دست دادن چنین فرصتی به همراه دیگر شورشیان علیه آنان می‌شوریدند.^۳

مهم‌ترین سندی که درباره آرای قدریه باقی مانده است نامه غیلان به عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی است. آن قسمت از نامه که به عقیده قدر مربوط می‌شود چنین است:

«ای عمر آیا دیده‌ای که حکیمی از ساخته و کرده خود عیب‌جویی کند یا چیزی را معیوب سازد؟ یا کسی را به خاطر کاری که فرمان و قضای او بدان تعلق گرفته عذاب کند یا به چیزی فرمان دهد که مستوجب عذاب اوست؟ آیا هدایت‌گری را دیده‌ای که به هدایت دعوت کند و سپس مردم را از هدایت گمراه سازد؟ آیا مهربانی را یافته‌ای که بندگان را بیش از توانشان تکلیف کند یا به

۱. عطوان، ۱۳۷۱: ۴۹.

۲. شهرستانی، ۱۴۰۴: ۱۳۷۱.

۳. عطوان، ۱۳۷۱: ۶۹.

خاطر انجام طاعتی عذاب دهد؟ آیا دادگری یافته‌ای که مردم را بر ظلم و تظالم وادار کند؟ و آیا راستگویی دیده‌ای که مردم را به کذب و تکاذب میان خود وادار نماید.^۱

اندیشه تفویض و قدریه از آن روی که در بر دارنده الزامات سیاسی بود و با بستن زمینه بر حکمرانان ستمگر برای توجیه رفتارهای خود، نوعی تهدید برای وضع سیاسی و ثبات دلخواه امویان به شمار می‌رفت، چندان خوشایند حکمرانان نبود و با بی‌مهری آن‌ها رو به رو می‌شد تا جایی که معبد و غیلان هر دو به فرمان خلیفگان اموی اعدام شدند.^۲

پیدایش معتزله

۵۸

مهم‌ترین برآیند و واکنش به تفکر جبرگرایی، شکل‌گیری فرقه معتزله بود. معتزله در عین اخذ برخی عقاید جهم بن صفوان درباره مخلوق بودن قرآن و نفی صفات الهی،^۳ با نظریه جبر جهم بن صفوان به مخالفت برخاستند. بنابراین علی‌رغم اشتراک نظر آن‌ها در برخی مسائل، ممکن نیست آن‌ها را با هم یکی دانست.^۴

در اندیشه معتزله، عقل نقش اساسی و تعیین‌کننده در کشف و استنباط عقاید دین و اثبات و دفاع از آن‌ها دارد. برای تعبد در این عقاید جایگاهی وجود ندارد.^۵ روش معتزله در شناخت عقاید، راه عقلی صرف بود؛ هرچند سعی داشتند با هیچ نص قرآنی مخالفت نکنند و هرگاه در ظاهر نص دینی با اندیشه‌ای که بر آن تأکید داشتند اختلافی نمودار می‌شد، آن نص را به گونه‌ای تأویل می‌کردند که نه از معنایش خارج شود و نه با اندیشه و نظر آنان مخالف باشد.^۶

۱. ابن مرتضی، ۱۴۰۷ق: ۲۵.

۲. صابری، ۱۳۸۷: ۵۹/۱.

۳. شهرستانی، ۱۴۰۴ق: ۸۵/۱.

۴. بو عمران، ۱۳۸۲: ۲۸.

۵. ابوزهره، ۱۳۸۴: ۲۲۵.

۶. همان: ۲۲۹.

اندیشه قدریه به‌طور خاص در زمینه اثبات اختیار برای انسان و نفی جبر، سنگ بنایی آغازین بر اندیشه معتزله در این مسأله بوده است، به‌ویژه آنکه معبد و غیلان چونان که روایت کرده‌اند در مجلس حسن بصری، استاد واصل بن عطاء حضور یافته‌اند و حسن نیز در آغاز نظر آنان را می‌پسندیده و دست کم برای مدتی بر اندیشه قدریه بوده است. از دیگر سوی هرچند واصل بنابر روایت متداول در این باب جدا شده‌ای از حلقه حسن بصری است، نمی‌توان او را اثر پذیرفته از اندیشه استاد خویش، خواه در مسأله جبر و اختیار و خواه حتی در مسأله مرتکب کبیره ندانست، چه در این مسأله نیز موضع حسن بصری که مرتکب کبیره را منافق می‌شمرد، به هر روی با موضع واصل بن عطاء که چنین کسی را فاسق می‌داند فاصله چندانی ندارد.^۱

قضیه عدل در اندیشه معتزله یعنی اینکه خدا فساد و تباهی را دوست ندارد و اعمال بندگان را خلق نمی‌کند، بلکه بندگان به وسیله قدرتی که خدا به آن‌ها داده و در آن‌ها نهاده آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند و از منهیات اجتناب می‌کنند. خدا آنچه را خواسته فرمان داده و آنچه را نمی‌خواسته نهی کرده. کارهای نیک را که بدان فرمان داده دوست دارد و از کارهای بد که منهیات اوست بیزار است. به بندگان تکلیف بیرون از طاقت‌شان نکرده و از آن‌ها کاری بیش از قدرتشان نخواست. هیچ کس جز به وسیله قدرتی که خدا به او داده به بستن و گشودنی قادر نیست. قدرت از خداست و از بندگان نیست، اگر خواهد آن را فنا کند و اگر خواهد نگهدارد. اگر خواهد مرد را به اطاعت خویش مجبور کند و به اظطرار از اطاعت خویش بازدارد. به این کار قادر است اما نمی‌کند تا رفع محنت و زوال بلیات کرده باشد.^۲

اصول و عقاید معتزله نقش مهمی در شکل‌گیری مخالفت‌ها علیه امویان داشت. خوارج که یکی از مهم‌ترین مخالفان عقیدتی امویان بودند در بیشتر شورش‌ها که علیه امویان داشتند از عقاید معتزلیان مایه گرفتند که مردمی منظم و خوش فکر بودند و در استتاج قضایا

۱. صابری، ۱۳۸۷: ۱۲۹/۱.

۲. مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۲۵/۲.

از مبادی به صورت منطقی هنری فوق العاده داشتند و عقایدشان با تمایلات خارجیان مطابقتی عجیب داشت. از اینجا می توان دریافت که این فرقه مذهبی در زوال حکومت اموی تأثیر فوق العاده داشتند که معتقد بودند پیکار با امویان به منزله جهاد است.^۱

۴- گسترش فساد در جامعه

یکی از ویژگی های دوره جاهلیت عرب، قانون گریزی و عدم پایبندی به هر نوع قید و بند و محدودیت بود و همین احساسات سبب جلوگیری از تشکیل حکومت و وحدت بین آنها می شد. در واقع چون جامعه قبیله ای یک جامعه آزاد است و هر کس می تواند به هر عملی دست بزند به همین دلیل صبر و بردباری را نمی توان در آنها جست و جو نمود. آن محیط آزاد، با در نظر گرفتن فساد که بر آن حکمفرما بود از یک طرف و کمی منابع اقتصادی و فشار زندگی از طرف دیگر راه را برای یک انتخاب غلط از سوی عرب های جاهلی باز می گذارد. در این جامعه هر خواهش نفسانی می توانست جامه عمل بپوشد، از این رو کمتر کسی به ارزش های دینی واقعی نهاده و مقید به تقیدات دینی باقی می ماند.^۲

با ظهور اسلام و فراگیر شدن آن در جزیره العرب، این شرایط تغییر کرد و دین اسلام محدودیت هایی برای عرب ایجاد کرد. دین اسلام توانست تغییرات مهمی در جامعه عرب ایجاد کند اما به سبب کوتاهی زمان حیات رسول الله ﷺ و انزوای سیاسی خاندان پیامبر پس از رحلت ایشان، تعلیمات دینی در جامعه نهادینه نشد و فرهنگ جاهلی همچنان در میان برخی مسلمانان تداوم یافت. در واقع طبع جاهلی عرب آنها را به تفکر جبر که آنها را از هرگونه قید و بند رها می ساخت دعوت می کرد.

۱. ابراهیم حسن، ۱۳۶۲: ۲۵.

۲. جعفریان، ۱۳۸۹: ۲۰۰.

در نظام‌های جبرگرا واکنش طبیعی این است که این نظام‌ها به بی‌اخلاقی و حتی ضد اخلاق دامن می‌زنند. چرا که اگر انسان پاداش یا محبوبیتی در قبال رفتار خوب به دست نمی‌آورد، انگیزه‌ای برای عمل خوب باقی نمی‌ماند.^۱ بدین‌سان ترویج تفکر جبرگرایی در جامعه زمینه را برای گسترش فساد در جامعه اسلامی فراهم ساخت.

به عبدالله بن عمر گفته شد که برخی افراد مرتکب کارهای زشت چون زنا و شرب خمر و دزدی و قتل نفس شده آنگاه می‌گویند این کارها در علم ازلی الهی ثابت بوده و بنابراین ما را چاره‌ای جز انجام آن نبوده است. عبدالله بن عمر از این سخن به خشم آمده و گفت: سبحان الله العظیم، علم الهی به این افعال تعلق داشته است، لکن آنان را بر انجام آن مجبور نکرده است و سپس اضافه کرد که پدرم از رسول خدا ﷺ روایت کرد که تعلق علم خداوند به افعال انسان مانند آسمان و زمین است. پس همان گونه که کسی را یارای خروج از آسمان‌ها و زمین نیست از علم الهی هم خارج نتوان شد و همان‌گونه که آسمان و زمین انسان را مجبور به ارتکاب گناه و به کارهای زشت نمی‌کنند، علم الهی هم موجب سلب اراده و اختیار و مجبور شدن انسان در انجام گناه نمی‌گردد.^۲ از علی بن عبدالله بن عباس روایت شده است که گروهی مرتکب معاصی می‌شدند و معتقد بودند که خداوند به آن‌ها توانایی داده و آن‌ها را مجبور به انجام گناه کرده است.^۳



۱. فرهنگ تاریخ و اندیشه، ۱۳۸۵: ۱۲۳.

۲. ابن مرتضی، ۱۴۰۷ق: ۱۲.

۳. همان: ۱۳.

نتیجه گیری

تفکر جبرگرایی از جمله تفکراتی است که اختصاص به جامعه عرب ندارد و در میان ملل مختلف مانند یهود و نصاری و مجوس مطرح بوده است. این تفکر پیش از ظهور اسلام در میان عرب وجود داشت؛ چنانکه آیاتی از قرآن به وجود این تفکر در میان عرب جاهلی اشاره دارد. با ظهور اسلام، تفکر جبرگرایی در عصر حیات رسول الله ﷺ و به خصوص دوره خلفای راشدین به صورت جدی مطرح بوده است. تفکر جبرگرایی در دوره خلافت اموی به دلایل سیاسی، اجتماعی و عقیدتی در جامعه گسترش یافت و به عنوان یکی از مهم ترین جریان های فکری در جامعه اسلامی آن دوره مطرح گردید.

رهیافت پژوهشی این مقاله بر این نظر استوار است که مهم ترین اصل برای خلفای اموی، توجیه حکومت و کسب مشروعیت بود. بنی امیه از طلقاء محسوب می شدند و فاقد صلاحیت احراز خلافت اسلامی بودند. به همین جهت برای تثبیت پایه های حکومتی خویش نیاز به پشتیبانی فکری محکمی داشتند که به حمایت از آنان پردازد و حیات فکری جامعه اسلامی را در جهتی قرار دهد که مسلمین خلافت آنان را مشروع بدانند. بر این اساس امویان اقدامات گسترده ای انجام دادند که یکی از مهم ترین اقدامات آنها حمایت و ترویج تفکر جبرگرایی در جامعه بود. امویان از این تفکر در جهت مشروع جلوه دادن حکومت خود و جلوگیری از هرگونه اعتراضی استفاده نمودند. به این ترتیب امویان موفق شدند علاوه بر تغییر ذهنیت جامعه اسلامی به سود حکومت، مانع خردگرایی، استقلال خواهی و قیام علیه حکام اموی شوند. ولی این سلطه دیری نپایید و با ظهور تفکرات جدید، مشروعیت حکومت اموی به چالش کشیده شد. ظهور تفکر قدریه و معتزله از تأثیرات مهم این امر بود که تحولات مهم فکری، سیاسی و اجتماعی را در ساختار جامعه اسلامی موجب شد.

بر این اساس به نظر می رسد که تفکر جبرگرایی از یک سو با مشروعیت بخشیدن به خلافت اموی و ایجاد انفعال سیاسی و اجتماعی در میان برخی گروه های مسلمانان، سبب

بررسی و تحلیل تاریخی علل پیدایش فرقه جبریه در اسلام و تأثیرات آن در دوره اموی

تثبیت خلافت اموی شد و نقش مهمی در جلوگیری از شکل گیری مخالفت‌ها علیه امویان داشت و از سوی دیگر زمینه ساز گسترش فساد در جامعه و ترویج فرقه‌های عقل گرا مانند قدریه و معتزله شد که نقش اساسی در شکل دهی اعتراضات علیه بنی‌امیه و از بین رفتن مشروعیت خلافت آنان داشتند.



فهرست منابع و مآخذ

* قرآن کریم

۱. ابراهیم حسن، حسن. (۱۳۶۲)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر جاویدان.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله. (۱۴۰۴)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چ ۱، قم: نشر مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.
۳. ابن اثیر، عزالدین بن علی. (۱۳۷۱)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه: ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: نشر علمی فرهنگی.
۴. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی. (۱۳۷۲)، *الفتوح*، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، تهران: انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی.
۵. ابن حنبل، احمد. (۱۴۲۰ق)، *مسند احمد*، تحقیق: شعب الاربون و آخرون، چ ۲، [بی‌جا]: مؤسسه الرساله.
۶. ابن سعد، محمد بن سعد. (۱۳۷۴)، *طبقات الکبری*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر فرهنگ و اندیشه.
۷. ابن عساکر، ابوالقاسم بن هبه‌الله. (۱۴۱۵ق)، *تاریخ دمشق*، تحقیق: عمرو بن غرامه العمروی، دمشق: دارالفکر.
۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۳۸۰)، *الامامه و السیاسه*، ترجمه: سید ناصر طباطبایی، تهران: نشر ققنوس.
۹. _____ (۱۴۱۹ق)، *تأویل مختلف الحدیث*، چ ۲، [بی‌جا]: المکتبه الاسلامی - مؤسسه الاشراف.



۱۰. _____ (۱۹۹۲م)، *المعارف*، تحقیق: ثروت عکاشه، چ ۲، قاهره: الیهیه المصریه العامه الکتاب.
۱۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۰۷ق)، *البدایه والنهایه*، بیروت: دارالفکر.
۱۲. ابن مرتضی، احمد بن یحیی. (۱۴۰۷ق)، *طبقات المعتزله*، چ ۲، بیروت: [بی نا].
۱۳. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۲ق)، *مختصر تاریخ دمشق*، تحقیق: روحیه النحاس، چ ۱، دمشق: دارالفکر.
۱۴. ابن هشام، عبدالملک بن هشام. (۱۳۷۵)، *السیره النبویه*، ترجمه: سید هاشم رسولی، چ ۵، تهران: نشر کتابچی.
۱۵. ابواسحاق شیرازی، ابراهیم بن علی. (۱۹۷۰م)، *طبقات الفقهاء*، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دارالرائد العربی.
۱۶. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (۱۳۳۹)، *مقاتل الطالبین*، ترجمه: جواد فاضل، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی.
۱۷. _____ (بی تا)، *الاغانی*، تحقیق: سمیر جابر، چ ۲، بیروت: دارالفکر.
۱۸. ابوزهره، محمد. (۱۳۸۴)، *تاریخ مذاهب اسلامی*، ترجمه: علیرضا ایمانی، تهران: نشر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۱۹. اشعری، علی بن اسماعیل. (۱۴۲۶ق)، *مقالات الاسلامیین*، تحقیق: نعیم زرزور، چ ۱، بیروت: مکتبه العصریه.
۲۰. برنجکار، رضا. (۱۳۸۸)، *آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی*، چ ۱۲، قم: نشر کتاب.
۲۱. بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۴۱۷ق)، *انساب الاشراف*، تحقیق: سهیل ذکار و ریاض زرکلی، چ ۱، بیروت: دارالفکر.



۲۲. بو عمران. (۱۳۸۲)، *مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن*، ترجمه: اسماعیل سعادت، چ ۱، تهران: نشر هرمس.
۲۳. جعفریان، رسول. (الف ۱۳۸۹)، *تاریخ خلفا*، چ ۸، قم: نشر دلیل ما.
۲۴. _____ (ب ۱۳۸۹)، *سیره رسول خدا*، چ ۸، قم: نشر دلیل ما.
۲۵. جمحی، ابن سلام. (بی تا)، *طبقات فحول الشعراء*، تحقیق: محمود محمد شاکر، جده: دارالمدنی.
۲۶. حلی، حسن بن یوسف. (بی تا)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق: حسن زاده آملی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۷. حمیری، نشوان بن سعید. (۱۹۴۸م)، *الحوار العین*، قاهره: مکتبه الخانجی.
۲۸. خلیفه ابن خیاط. (۱۴۱۵ق)، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، تحقیق: فواز، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۹. ذهبی، محمد بن احمد. (۱۴۰۷ق)، *تاریخ اسلام*، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، چ ۱، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۰. زین، محمد خلیل. (۱۴۰۵ق)، *الفرق الاسلامیه*، چ ۲، بیروت: مؤسسه الاعلامی للمطبوعات.
۳۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۲۵ق)، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق: حمدی الدمرداش، چ ۱، قاهره: مکتبه نزار مصطفى الباز.
۳۲. شمس الدین، محمد مهدی. (۱۳۶۲)، *اوزیابی قیام حسین*، ترجمه: مهدی پیشوایی، قم: نشر توحید.
۳۳. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. (۱۴۰۴ق)، *الملل و النحل*، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت: دارالمعرفه.
۳۴. صابری، حسین. (۱۳۸۷)، *تاریخ فرق اسلامی*، تهران: نشر سمت.

۳۵. صاحبی، محمدجواد. (۱۳۷۰)، «همسازی مرجئان با امویان»، *کیهان اندیشه*، شماره ۳۹.

۳۶. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵)، *تاریخ*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر.

۳۷. عسکری، حسن بن عبدالله. (۱۴۰۸ق)، *الاولئ*، چ ۱، قاهره (طنطا): دارالبشیر.

۳۸. عسکری، مرتضی. (بی تا)، *نقش ائمه در احیای دین*، [بی جا]: [بی نا].

۳۹. عطوان، حسین. (۱۳۷۱)، *فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام*، ترجمه: حمیدرضا شیخی، چ ۱، مشهد: نشر بنیاد پژوهش‌های آستان قدس.

۴۰. فرزددق، همام بن غالب. (۱۴۰۷ق)، *دیوان الفرزدق*، شرح: علی فاعور، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۴۱. گلدزیهر، ایگناتس. (۱۳۵۷)، *درس‌هایی درباره تاریخ اسلام*، ترجمه: علینقی منزوی، چ ۳، تهران: نشر کمانگیر.

۴۲. میرد، محمد بن یزید. (۱۴۱۷ق)، *الکامل فی اللغة والادب*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چ ۲، قاهره: دارالفکر العربی.

۴۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۳۶۳)، *بحار الانوار*، چ ۳، تهران: نشر اسلامی.

۴۴. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۷۴)، *مروج الذهب*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چ ۵، تهران: نشر علمی فرهنگی.

۴۵. مسلم بن حجاج. (بی تا)، *صحیح مسلم*، تصحیح: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

۴۶. مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۲)، *فرهنگ فرق اسلامی*، چ ۲، مشهد: نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.



۴۷. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹)، *انسان و سرنوشت*، چ ۹، تهران: نشر صدرا.
۴۸. _____ (۱۳۹۰)، *حماسه حسینی*، چ ۷۰، تهران: نشر صدرا.
۴۹. مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴)، *البدء والتاریخ*، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، تهران: نشر آگه.
۵۰. هولت، پیتر مالکوم؛ لمبتون، آن کاترین سوین فورد؛ لوئیس، برنارد. (۱۳۸۷)، *تاریخ اسلام کمبریج*، ترجمه تیمور قادری، چ ۱، تهران: نشر مهتاب.
۵۱. واقدی، محمد بن عمر. (۱۳۶۹)، *المغازی*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵۲. وایند، فیلیپ پی. (۱۳۸۵)، *فرهنگ تاریخ و اندیشه*، چ ۱، تهران: نشر سعاد.